



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نواآموز

مامی توانیم
آری آری
هستیم نسل
پرافتخاری

مشغول هستیم
هریک به‌کاری
با درس و تحقیق
با بردباری

اگر می‌خواهی بدانی بانو طوبی کرمانی که بود که این مدرسه
را به اسم او نامگذاری کرده‌اند، این رمزینه را پویش کن.



نواآموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

به نام خدا
اَلْهَمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰی
فَرَجِهِم

۱



<https://www.roshdmag.ir/u/3i9>
ارتباط با مرکز بررسی آثار



کانال مجله‌ی رشد نوآموز:
@roshd_noamooz
در پیام رسان شاد منتظر شما
هستیم.



nazar.roshdmag.ir
وبگاه نظر سنجی رشد نوآموز

امام کاظم (ع):

کمک به ناتوان
از برترین
صدقه‌هاست.

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی

برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم

ابتدایی ♦ دوره‌ی چهل و یکم ♦ مهر ۱۴۰۳ ♦

♦ شماره‌ی پی در پی ۳۵۳ ♦

♦ مدیرمسئول: محمّد صالح مذنبی ♦

♦ سر دبیر: نفیسه نجفی قدسی ♦ مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

♦ ویراستار: سعیده نادرپور ♦ مدیر هنری: کورش پارساژاد

♦ طراح گرافیک: نگین حاج‌زوار ♦ کارشناس شعر: سید احمد میرزاده

♦ شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، محمّدعلی ارجمند،

محمّد رضا رشیدی ♦

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰

صندوق پستی: ۶۵۸۱ - ۱۵۸۷۵ • تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۳۱

امور مشترکین: ۰۲۱ - ۷۷۶۳۳۲۰۸ • تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۳۳۰۱۴۷۸

چاپ و توزیع: شرکت افست

♦ ♦ ♦

خانواده‌ی مجلات

رشد همه‌ی تلاش خود را

کرده است تا این مجله در

دسترس عموم

دانش آموزان قرار گیرد و همه‌ی کودکان

و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان

امکان تهیة

آن را داشته باشند.

قیمت:

۱۳۵۰۰۰ ریال

۱ < حنایی و خال خالی در مدرسه

۲ < شعر

۴ < سفر به جزیره‌های ناشناخته با آیه و آرمان!

۱۰ < شتر پرند

۱۲ < سرگروه زورکی

۱۴ < وقتی چوب خیس می شود

۱۶ < بانوی با انصاف

۱۸ < بلندگوی قدیمی، حرف تازه

۲۱ < یک لقمه گل

۲۲ < ماجراهای دو الف بچه

۲۵ < سرگرمی

۲۶ < مارپیچ عددها

۲۸ < به دنبال میکروب‌ها

۳۰ < مارپیچ بیچ

۳۱ < معرفی کتاب

۳۲ < نقاشی‌های شما

تصویرگر جلد:
زهره هاشمی‌پور

• وبگاه:

www.roshdmag.ir

• شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
• نشانی مرکز بررسی آثار:
تهران، صندوق پستی ۶۵۴۷-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۱۳۰۵۷۷۲

۳۱ شهریور الی ۶ مهر:

هفته‌ی دفاع مقدّس

۱ مهر: بازگشایی مدارس

۷ مهر: روز آتش نشانی و ایمنی

۹ مهر: روز همبستگی و همدردی با کودکان و

نوجوانان فلسطینی

۱۳ مهر: روز نیروی انتظامی

۱۵ مهر: روز روستا و عشایر

۱۶ مهر: روز جهانی کودک

۱۷ مهر: ولادت حضرت عبدالعظیم حسنی.

۲۱ مهر: ولادت امام حسن عسکری (ع)

۲۳ مهر: وفات حضرت معصومه (س)

حنایی و خال خالی در مدرسه

نفیسه نجفی قدسی
تصویرگر: شهرام شیرزادی



فرزند عزیزم، امسال هم مجله را با یک قصه‌ی تصویری که می‌دانم خیلی دوست داری، شروع می‌کنیم. اگر علاقه‌مند بودی می‌توانی نظرت درباره‌ی این قصه را به نشانی مجله در صفحه‌ی فهرست، برایمان بفرستی.

دوست تو سردبیر

برگ و باد

یک کرم بازیگوش
در باغچه لم داد
باد آمد و یک برگ
نزدیک او افتاد

باد آورده را باد می‌برد



آن کرم با خود گفت:
به به چه خوشبختم!
این برگ خواهد شد
قالیچه و تختم

عفت زینلی
تصویرگر: ریحانه کمالی

یک دفعه باد آمد
آن برگ بالا رفت
مثل هواپیما
فوری از آنجا رفت

سر شکستنک

وقت لی لی و بازی
کفش کهنه ام سر خورد
توی کوچه افتادم
پای من به آجر خورد

خاتون حسنی

بازی اشکنک دارد، سر شکستنک دارد



روی قوزک پایم
زخم کوچکی دیدم
گریه کردم اما زود
بعد گریه خندیدم

مادرم رسید و گفت:
بازی اشکنک دارد
شیطنت نکن بچه
سر شکستنک دارد

ذوق

یک عالمه فکری شدم
خواب از سرم امشب پرید
از ذوق درس و مدرسه
یا هم کلاسی جدید

رفتم کنار ساعت
گفتم بیا یک کار کن
فردا شروع مدرسه است
زودی مرا بیدار کن

زهرا عراقی



قسمت اول



مهرنی جزیره‌ها جمع و تفریق

اهالی این جزیره، عددها و شکل‌های گوناگونی هستند که شمار سال‌های زیادی تان می‌بینند. این عددها و شکل‌ها، و خوشی زندگی می‌کنند. ایشان از مسافرانی هم که می‌کنند؛ به شرطی که آن‌ها بتوانند مسئله‌های ریاضی موجود در جزیره را حل کنند. رئیس این جزیره عدد صفر است که آنجا صفرخان صدایش می‌زنند.



شمال

غرب

شرق

جنوب

جزیره‌ی دوار همی

در جزیره‌ی کتاب اجتماعی، یک قبیله از انسان‌های اولیه زندگی می‌کنند که هنوز با فناوری‌های علمی آشنا نشده‌اند. آن‌ها در ساختن ابزارهای سنگی و چوبی مهارت زیادی دارند و البته چون هنوز موفق به کشف دفتر نقاشی نشده‌اند، روی دیوار غارهایشان نقاشی می‌کشند! رئیس این جزیره «اولین اولیه» نام دارد.



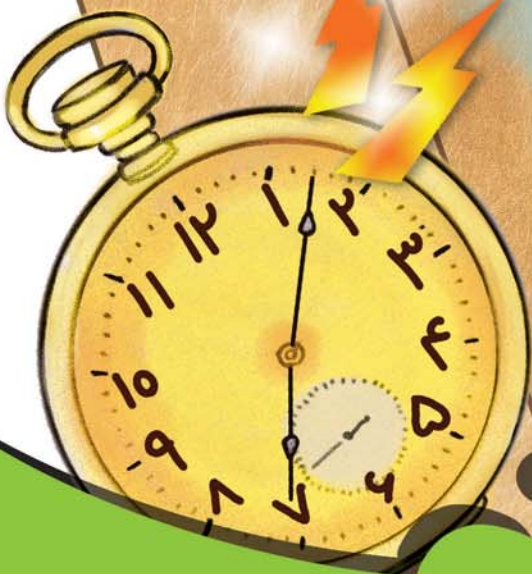
جزیره‌ی الفبا

در جزیره‌ی کتاب فارسی همه‌چیز از نوشت افزار به وجود آمده است. تنه‌های درختان از مدادرنگی تشکیل شده‌اند و نه‌رهایی از پاک‌کن‌های نرم و خوش‌بو در آن جاری هستند. ساکنان این جزیره کتاب‌های درسی و غیردرسی، جامدادی‌ها، کیف‌های مدرسه و غیره ... هستند. رئیس این جزیره کتاب لغت‌نامه است.



جزیره‌ی درختان

ناخدا می‌گوید در عمرش
به سرزمین‌ها و جزیره‌های زیادی
سفر کرده است، ولی هیچ‌جا به زیبایی
جزیره‌ی کتاب هدیه‌های آسمان نیست،
در این جزیره که پر از گل‌های خوش‌رنگ،
درختان سرسبز و آبشارهای زیباست،
پروانه‌هایی از جنس نورهای رنگارنگ
زندگی می‌کنند. رئیس این جزیره
خورشید تابان است.



جزیره‌ی دانایی

جزیره‌ی کتاب علوم در واقع یک مزرعه‌ی بسیار بزرگ است که خود حیوانات و گیاهان آن را اداره می‌کنند. در این جزیره همه چیز طبیعی و سالم است و خبری از مواد غذایی مضر مثل انواع شیرینی، چیپس، پفک، سس، پیتزا و ساندویچ نیست. رئیس این جزیره گاو دانایی است که ناخدا یک بار او را وقتی در آب افتاده بود، از غرق شدن نجات داد. از آن به بعد، گاو دانا و ناخدا، دوستان صمیمی شده‌اند.



شروع ماجرا

آن روز آیه و آرمان متوجه شدند کتاب‌هایشان مثل همیشه این طرف و آن طرف اتاق افتاده‌اند و چون بیچاره‌ها جای مشخصی ندارند، نظم و ترتیبی هم ندارند. البته این نکته را مادرشان هفته بار در این هفته به آن‌ها گوشزد کرده بود. اما تفاوت این دفعه با شانزده دفعه‌ی قبل این بود که مادرشان تهدید کرده بود اگر تا آخر آن روز فکری برای این شلختگی نکنند، از پی‌غذا {دسر} شکلاتی هم خبری نخواهد بود! آیه و آرمان با جست‌وجو در میان یاران مهربانشان، سرانجام درس «کتابخانه‌ی کلاس ما» را در کتاب فارسی پایه‌ی دوم دیدند و یادشان آمد که در این درس، معلم به بچه‌ها پیشنهاد کرده بود یک کتابخانه‌ی کوچک برای کلاسشان بسازند. اما برای ساختن یک کتابخانه‌ی کوچک به چه چیزهایی نیاز بود؟ آرمان نگاهی به ساعت دیواری کرد و دید هنوز تا ساعت ۰۷:۰۷ کمی فرصت هست. پس ساعت جیبی قدیمی را با عجله آورد. او و آیه جلوی نقشه‌ی دریایی جدّ بزرگشان، ناخدا، نشستند. آن‌ها با مطالعه‌ی کاغذی که پشت در ساعت جیبی مخفی شده بود، متوجه شده بودند که می‌توانند در این ساعت خاص، با جدّ بزرگشان ناخدا در سرزمین نقشه‌ی دریایی ملاقات کنند. وقتی عقربه‌ها به ساعت ۰۷:۰۷ رسیدند، بچه‌ها ناگهان خودشان را روی عرشه‌ی لنج ناخدا دیدند!



در لنج

ناخدا و هدهد درست شبیه داستان‌هایی بودند که پدرشان در این سال‌ها برای آیه و آرمان تعریف کرده بودند. ناخدا که گویا متوجه شد نسل‌های آینده‌اش جعبه را پیدا کرده‌اند، با دیدن بچه‌ها به آن‌ها خوش آمد گفت، ولی قبل از اینکه فرصت کند سؤال دیگری پرسد، بچه‌ها موضوع ساختن کتابخانه‌ی کوچک، برای کتاب‌های همیشه پخش و پلایشان را با او و هدهدش در میان گذاشتند. هدهد پس از کمی فکر کردن گفت: «ما برای ساختن یک کتابخانه‌ی کوچک به وسایلی نیاز داریم که هر کدام از آن‌ها در یکی از جزیره‌های نقشه‌ی دریایی پیدا می‌شود. جعبه را می‌توانیم در جزیره‌ی علوم پیدا کنیم. ساختن قیچی هم فقط از اعضای قبیله‌ی جزیره‌ی اجتماعی برمی‌آید. از جزیره‌ی فارسی هم چسب و کاغذ رنگی را تهیه می‌کنیم. بقیه‌ی وسایل را هم می‌توانیم در جزیره‌ی ریاضی جفت و جور کنیم.» ناخدا به نشانه‌ی موافقت، خبردار ایستاد و به هدهد فرمان حرکت داد. کمی بعد، جدّ بزرگ بچه‌ها با استفاده از کمی سوخت اسرارآمیز، کشتی را به سمت اولین جزیره به حرکت درآورد و هدهد هم نوک دکل لنج نشست. او همین‌طور که دیده‌بانی می‌کرد، به این موضوع فکر کرد که آیا آیه و آرمان از پسِ آزمون‌هایی که در جزیره‌ها انتظار آن‌ها را می‌کشند، برمی‌آیند؟



تصویرگر: مطهره پلاسی زاده

شتر پرنده

صفورا بدیعی

یک شتر پرنده با پاهای دراز! پاکوتاه می گوید: «توی چشم های محمد^(ص) یک عالمه غصه است. حتماً برای آن زن ناراحت است.» می گویم: «آری، من آن زن را می شناسم. وقتی محمد^(ص) تازه به دنیا آمده بود، چند روز به او شیر داد. محمد^(ص) همیشه حواسش به او هست. حتی حالا که شانزده سالش شده است. اصلاً محمد^(ص) حواسش به همه هست. حتی به من!» پاکوتاه تندتند بال هایش را به هم می زند. می گوید: «محمد^(ص) دارد می رود به سمت ابولهب، صاحب اخموت!» پیش خودم فکر می کنم حالا وقتش است بال دریاورم. اما هرچقدر دُم را می چرخانم یا پاهایم را کج و کوله می کنم، نمی شود که نمی شود. گردنم را کِش می دهم تا آن جلوترها را

هر کاری می کنم وسط میدان را نبینم، نمی شود که نمی شود. گردنِ دراز داشتن خیلی هم خوب نیست ها! وسط میدان، مرد شکم گنده دارد زنی را می زند. آن زن، خدمتکارش است. خودم دیدم که آن زن چقدر برایش کار کرده و زحمت کشیده است؛ اما او فقط اذیتش می کند. کبوتر پاکوتاه می آید روی کوهانم می نشیند و می گوید: «این هم صاحب است تو داری؟ دلم می خواهد هزار بار توی کله اش نوک بزنم.» می گویم: «ای کاش او صاحب من نبود!» کبوتر یکهو ساکت می شود. به یک جا خیره می شود. پرواز می کند و می گوید: «آنجا را ببین؛ محمد^(ص) دارد می آید.» اما حالا دیگر دلم می خواست گردنم درازتر بود تا محمد^(ص) را بهتر ببینم یا اصلاً می توانستم پرواز کنم؛





تصویرگر: مصطفی احمدی

شتر در خیالش با پرندگان
در حال پرواز است.

۱۰ تصویر اشتباه را از
بین آن‌ها حذف کن.

می‌کند، دلم می‌خواهد الکی پلکی بخندم. پاکوتاه هم
می‌خندد. آن زن هم می‌خندد. محمد^(ص) به ابولهب
قول می‌دهد به جای بدهی آن زن، خودش برایش کار
کند. ابولهب سرخ می‌شود. با عصبانیت نگاهی به زن
می‌اندازد و با اخم می‌گوید: «قبول».
محمد^(ص) لبخند می‌زند. همه خوش حال می‌شوند.
پاکوتاه دور سر محمد^(ص) می‌چرخد. کاش من هم بال
داشتم و یک شتر پرنده بودم!

بینم. کش... باز هم کش... آخ جان! بالاخره
محمد^(ص) را می‌بینم. او جلو می‌آید و به ابولهب
اعتراض می‌کند.

صاحب من مثل همیشه دستش را به کمرش می‌گذارد
و می‌گوید: «این زن یک عالم پول به من بدهکار است،
خیلی زیاد! حالا حالاها هم نمی‌تواند پس بدهد. حقش
است که کتک بخورد».

محمد^(ص) به آن زن نگاه می‌کند. وقتی این جوری نگاه

طراح: ماندانا واحدی





قصه‌ی تصویری

سرگروه

فرزانه فراهانی

نواکی!

نصویرگر: مجید صالحی



۱



۳



۲



۵



۴



بچه‌ها به نظر شما ویژگی‌های یک سرگروه خوب چیست؟

جواب‌هایتان را با پویش رمزینه‌ی مرکز بررسی آثار در صفحہ‌ی فهرست، برایمان بفرستید.



وقتی چوب خیس می شود

محمد هادی نیکخواه آزاد



به وسایل چوبی اطرافت نگاه کن. این وسایل از چوب تنه یا شاخه‌ی درختان ساخته شده‌اند. چوب می‌تواند آب را جذب کند. آیا می‌دانید چه چیزهای دیگری مانند چوب آب را به خود جذب می‌کنند؟



وقتی کاغذ یا چوب خیس می‌شود، شکل آن تغییر می‌کند. مثلاً باد می‌کند یا تاب برمی‌دارد. از این ویژگی کاغذ و چوب می‌توانید استفاده کنید و کاردستی‌های جالبی بسازید.



مثلاً می‌توانید یک گل کاغذی درست کنید، گلبرگ‌هایش را تا کنید و آن را روی آب بگذارید. کاغذ کم‌کم خیس می‌شود.





میوه‌ی باز شده‌ی کاج



یا مثلاً یک میوه‌ی رسیده و باز شده‌ی درخت کاج را داخل کاسه‌ای آب بگذارید. پس از چند روز چه می‌بینید؟



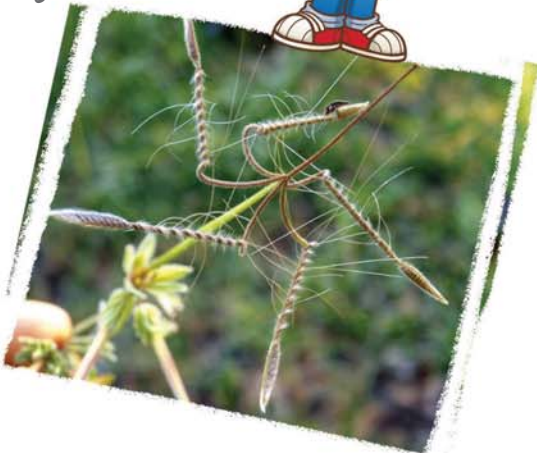
بعضی از گیاهان خودرو' از این خاصیت جالب چوب استفاده می‌کنند. دانه‌های این گیاهان شاخک‌های چوبی نازکی دارد که پیچ خورده‌اند.



با پوش رمزینه، چرخش، فرو رفتن در خاک و رشد دانه‌ی گیاه خودرو را ببین.



وقتی دانه‌ی آن‌ها روی خاک می‌افتد و خیس می‌شود، پیچ خوردگی شاخک‌ها باز می‌شود و دانه به دور خودش می‌چرخد. این چرخش، دانه را در خاک فرو می‌برد و خودبه‌خود کاشته می‌شود.



۱. گیاهان خودرو گیاهانی هستند که خودشان از دل خاک می‌رویند و کسی آن‌ها را نکاشته است.

بانوی با انصاف

محمدرضا رشیدی
تصویرگر: مصطفی احمدی
بر اساس داستان «یک راه خوب»
نوشته‌ی معصومه نیکبخت





می‌توانید با پویش این رمزینه داستان یک راه خوب را گوش کنید.





حسن دولت آبادی
براساس داستانی به همین نام
نوشته‌ی محبوبه دشتی

تصویرگر: میثم موسوی

بلندگوی قدیمی حرف‌های



صحنه، اتاق ناظم مدرسه است. هیاهوی دانش‌آموزان در زنگ تفریح، از حیاط مدرسه شنیده می‌شود. ندا کنار پنجره ایستاده است. او صدابری (میکروفونی) را کنار دهان خود گرفته و وانمود می‌کند که دارد به بچه‌ها تذکر می‌دهد. پرچمی در کنار اتاق هست. دانش‌آموزی با فاصله از ندا، در جایی از اتاق پنهان شده است و به جای پرچم صحبت می‌کند.

ندا (رو به حیاط مدرسه): «آهای آهای! این قدر وَرجه‌ورجه نکنید! زنگ تفریح، نه زنگ ورزش. با تو هستم! مریم! گوش کن! این قدر ندو! همه گوش کنید! خانم ناظم گفت امروز نوبت منه که زنگ تفریح مواظبتون باشم و اشتباهاتون رو تذکر بدم. خُب

شخصیت‌های نمایش:

ندا / صدای پرچم / صدای
سارا / صدای فرزانه / صدای
دانش‌آموزان
ابزار نمایش:
پرچم / میز /
صدابری (میکروفون)



نوبتیه دیگه. آهای باران! آشغال نریز. باران...! باران...!
اون دستمال کاغذی رو از روی زمین بردار. حیاط
مدرسه رو کثیف کردی. باران! فهمیدی؟
صدای پرچم: «وای! این چه کاریه ندا؟»
ندا: «کی بود؟ (با تعجب به اطراف نگاه می‌کند). غیر
از من توی این اتاق که کسی نیست!»
ندا باز هم تذکر می‌دهد: «این چه طرز آب خوردنه
یاسمین؟ اروم‌تر! آب خوردن هم بلد نیستی؟ ممکنه
خفه بشی.»
صدای پرچم: «ندا، این طور حرف زدن و تذکر دادن اصلاً
خوب نیست.»
ندا: «عجب! کی داره با من حرف می‌زنه؟»

صدای پرچم: «من!»
ندا: «تو؟ تو کی هستی؟»
صدای پرچم: «پرچم.»
ندا (به سمت پرچم می‌رود و با تعجب به او نگاه می‌کند): «پرچم؟! یه پرچم داره با من حرف می‌زنه؟!
خیلی عجیبه!»
صدای سارا از بیرون شنیده می‌شود.
صدای سارا: «چرا نمیای مثل همیشه بازی کنیم ندا؟»
ندا: «سارا، من الان جانشین خانم ناظمم. چطور
نمی‌فهمی؟»
صدای سارا: «هههه! چه خنده دار! کاش مثل خانم
ناظم درست تذکر می‌دادی!»
ندا: «سارا بهتره به جای خندیدن به من، ادب داشته
باشی!»
صدای سارا: «تو به من گفتی بی ادب. ولی ما با هم
دوستیم.»
ندا: «اصلاً مهم نیست. فقط بی ادب نباش.»
صدای چند دانش‌آموز که با هم بگویند می‌کنند،
شنیده می‌شود.
صدای دانش‌آموزان: «سارای بی ادب...!» (تکرار
می‌کنند).
صدای سارا (که بغض کرده است): «نه، من بی ادب
نیستم. امّا تو باعث شدی بچه‌ها به من بگن بی ادب.
دیگه نمی‌خوام با تو دوست باشم.»
ندا: «کجا می‌ری؟»
صدای سارا: «می‌رم توی کلاس. از دست تو...! آه...!»
ندا (با خود): «چه بد شد.»
دوباره با صدای بلند فریاد می‌زند: «فرزانه...! فرزانه!
چرا نمی‌فهمی؟ نرو توی باغچه! گل‌ها را لگد
می‌کنی.»
صدای فرزانه: «خودکارم توی باغچه افتاده.»
صدای پرچم: «روش تذکر دادنت خیلی بده.»
ندا (به پرچم): «اگه سارا دیگه نخواه دوست من باشه
چی؟»



ریختن زباله، حیاط مدرسه رو کثیف می‌کنه. ندامت بامهربانی جملات پرچم رادر صداب (میکروفون) تکرار می‌کند.

صدای دانش آموز: «چه عجب! مؤدب شد.»
صدای پرچم (ادامه می‌دهد): «اگه توی حیاط مدرسه بدوید، ممکنه با دانش آموزان دیگه برخورد کنید.»
ندا هم با مهربانی، جمله‌ی او را تکرار می‌کند.

ندا (رو به پرچم): «آره این جواری خیلی بهتره. وای حالا دوستیم با سارا چی می‌شه؟! باید برم از دلش دریارم. امیدوارم من رو ببخشه. پرچم عزیز! می‌شه تو به جای من به بچه‌ها تذکر بدی؟»

او صداب را جلوی پرچم می‌گذارد و در حالی که از اتاق بیرون می‌رود، با خود می‌گوید: سارا، سارا جان، من دارم میام. خواهش می‌کنم من رو ببخش. خیلی اشتباه کردم.

پایان

صدای پرچم: «از بس که بد تذکر می‌دی! این طوری دیگران رو می‌رنجونی و رفتار کسی هم اصلاح نمی‌شه.»

ندا: «من اینجا هستم که اشتباه‌های بچه‌ها رو تذکر بدم.»

صدای پرچم: «اما قرار نیست با بردن اسم بچه‌ها، آبروی اون‌ها رو ببری. تو می‌تونی با احترام و آرامش و به صورت خصوصی تذکر بدی.»

ندا: «چرا نباید با گفتن اسم کسی، به او تذکر بدم؟»
پرچم: «وقتی اسم کسی رو که اشتباه کرده در جمع اعلام می‌کنی، آبروی اون رو می‌بری و این کار خیلی بدیه.»

ندا: «واقعاً؟ پس چطوری باید تذکر بدم؟»
صدای پرچم: «یه راهش اینه که با مهربونی تذکر بدی و اسم کسی رو نبری. این طوری: دانش آموزان عزیز!

امام حسن عسکری (ع)
فرمودند:

هر کس دوست و برادر خود را
پنهانی پند دهد، او را آراسته و
اگر آشکارا پند دهد، او را
بی‌آبرو کرده است.

(بحار الانوار، ج ۷۵)



آشپزباشی



آذرلابجانی

مواد لازم
نان ورقه‌ای، نعناع تازه، گردو
پنیر خامه‌ای، ذرت، خیار و گوجه فرنگی

یک لقمه گل



طرز تهیه این خوراکی
خوش مزه را اینجا ببین.



۱ یک، دو، سه. پنیر، نعناع تازه و گردوی
خرد شده را بریز توی کاسه.

۲ با یک چنگال، مواد را خوب قاطی پاتی کن.

۳ این ترکیب را پهن کن روی نان.

۴ حالا با بقیه‌ی مواد رویش را تزئین کن.
۵ لقمه‌ی خوشگلِ خوش مزه را بخور و قوی شو.

می‌دانی که پنیر
عضوی از خانواده لبنیات است.
پس کلسیم زیادی دارد
که استخوان‌های تو را قوی می‌کند.
خوب است همراه پنیر چند دانه گردو هم
بخوری. گردو کمک می‌کند تا کلسیم
بیشتری از پنیر وارد استخوان‌هایت شود.
تازه گردو چربی‌های سالمی دارد که
برای مغز و قلبت خیلی
مفید است.

راستی به صفحه‌ی فهرست برو و عکس لقمه‌ی
خودت را برای مرکز بررسی آثار بفرست.



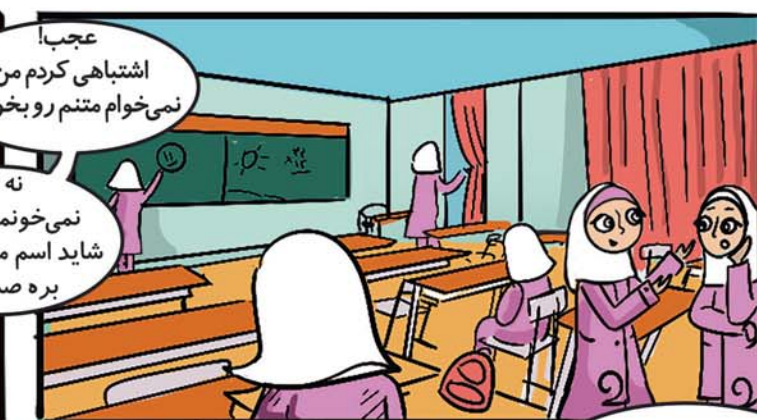
تصویرگر: ثنا محمدپور
دبیر اجرایی: محمد حسن نصیری

ماجرای دو الف بیچه

فاطمه یگانه دوست
نرگس نیرومند







سرگرمی



این لیوان ها را نگاه کنید.
مقدار آب داخل هر چهار
لیوان ظاهراً به یک اندازه
است. اما فکر می کنید کدام
لیوان آب بیشتری دارد؟

بگردو
پیداکن



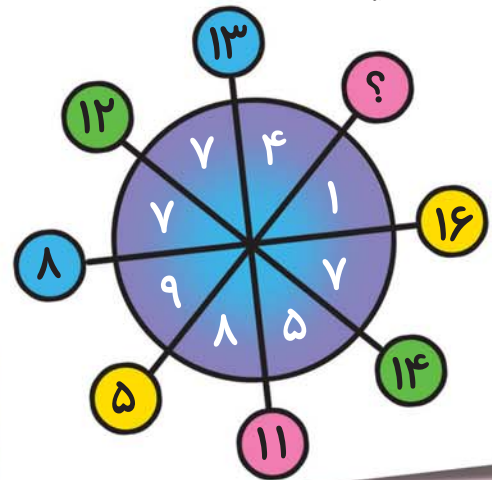
چستان



آن چیست که تا وقتی شکسته نشود، نمی توان از آن استفاده کرد؟

بگردو
پیداکن

آیا می توانید جای علامت سؤال عدد درست را
حدس بزنید؟



باری
ریاضی

۱۰ | اختلاف داخل این دو تصویر را پیدا کنید.





مارپیچ عددها

وسایل مورد نیاز:

در جعبه‌ی مقوایی، نی پلاستیکی، قیچی، چسب، کاغذ، تیله، خط‌کش، مداد ماندانا واحدی



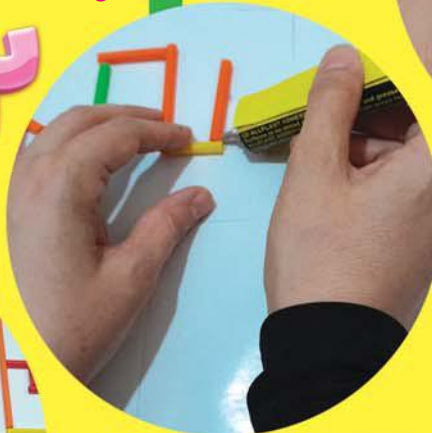
روش اجرای بازی

از نقطه‌ی شروع، تیله را حرکت دهید و از هر جا که عبور کرد، با توجه به علامت‌های کنار عددها، جمع یا تفریق انجام دهید تا به نقطه‌ی پایان برسید. به عنوان مثال: اگر تیله از روی عددهایی که علامت جمع دارند رد شد، عددها را با هم جمع کنید. اما وقتی تیله روی عددی که علامت منها دارد رفت، آن عدد را از جمع عددها کم کنید. می‌توانید از دوستان کمک بگیرید به این صورت که یک نفر بازی کند و نفر کناری عددها را جمع بزند و برعکس.

در پایان بازی، هر کس عدد بزرگ‌تری داشته باشد برنده است.

سعی کنید از روی عددهایی که علامت منها دارند عبور نکنید.

گاهی وقت‌ها که می‌خواهید با دوستانتان بازی کنید، دلتان یک بازی جدید و هیجان‌انگیز می‌خواهد تا بتوانید آن را با هم انجام بدهید. کاردستی زیر، یکی از بازی‌هایی است که می‌توانید به راحتی بسازید و به وسیله‌ی آن، بارها با دوستانتان بازی کنید و در هنگام بازی، ریاضی هم تمرین کنید!



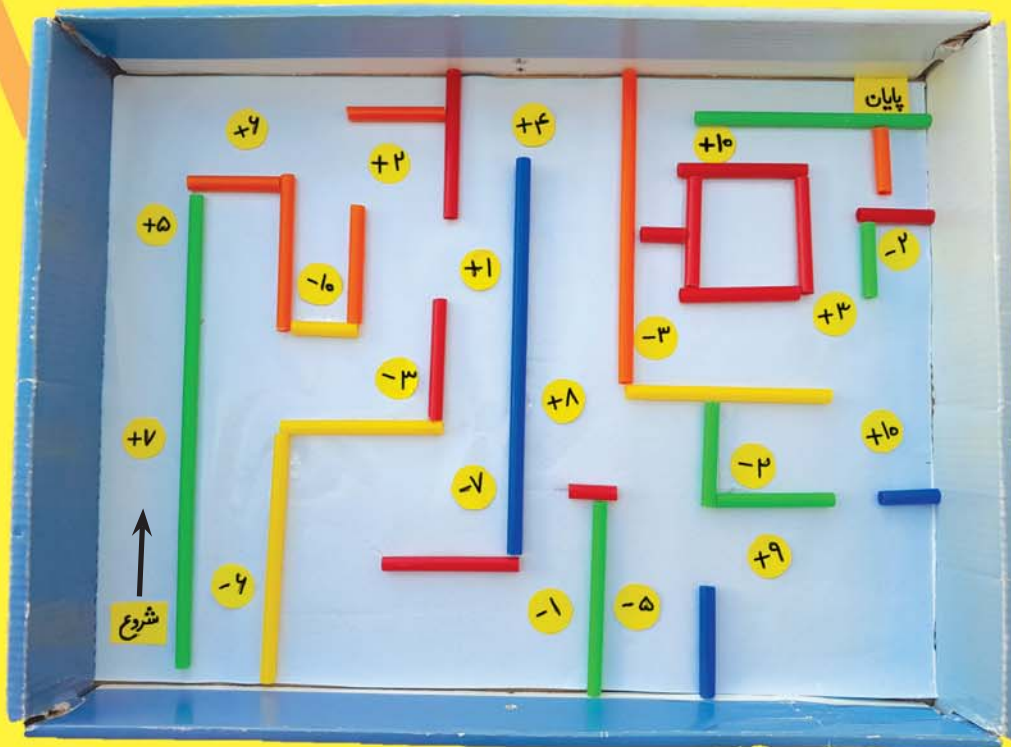
مراحل ساخت:

۱. با استفاده از خط‌کش و مداد، نقشه‌ی مارپیچ را روی کاغذ بکشید.
۲. نی‌ها را به اندازه‌ی خط‌هایی که کشیده‌اید برش بزنید و روی خط‌ها بچسبانید.
۳. بعد از اینکه نقشه‌ی مارپیچ را با نی‌ها پوشانید، کاغذ را به کف جعبه‌ی مقوایی بچسبانید.



۴. چند تکه کاغذ ببرید و عددهایی که در کنار آن‌ها علامت جمع یا تفریق نوشته‌اید، به همراه کلمه‌ی «شروع» و کلمه‌ی «پایان»، در جای مناسب بچسبانید. (اعدادی را که علامت جمع دارند، در مسیر درست شروع تا پایان بچسبانید و در قسمت‌های دیگر، عددهای با علامت تفریق را بچسبانید.)

۴

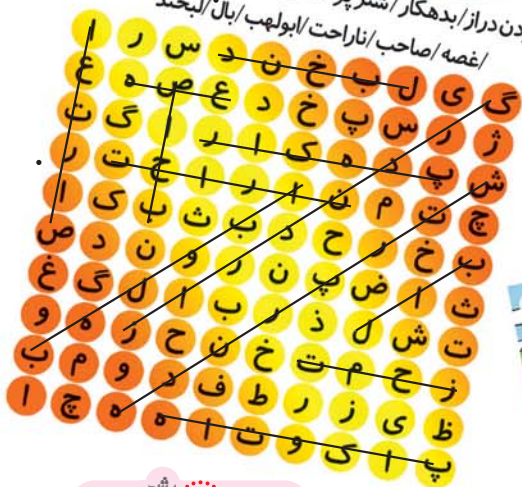


پاسخ سرگرمی‌ها

تخم مرغ



گردن دراز/ بدهکار/ شتر پرنده/ زحمت/ پاکوتاه/ اعتراض
اغصه/ صاحب/ ناراحت/ ابولهب/ بال/ لبخند



لیوانی که داخل آن گیره‌ی کاغذ است.
برای اینکه اگر چیز بزرگی را داخل لیوان آب قرار دهیم مقدار آب بیشتری را جابه‌جا می‌کند و سطح آب در لیوان بالا می‌آید. بنابراین اگر گیره‌ی کاغذ را خارج کنید، سطح آب خیلی کم پایین می‌آید و اگر ساعت را خارج کنید، سطح آب لیوان خیلی پایین می‌آید. چون جای بیشتری را اشغال کرده است.



عدد ۱۷
دلیل: عددهای داخل دایره‌های بیرونی از حاصل جمع دو عدد روبه‌روی‌اش به دست آمده است.





محمد رضا رشیدی
برگرفته از داستان "خرس کوچولو"
(کتاب فارسی پایه ی دوم ابتدایی)
تصویرگر: نجمه آفاخانی زادی

میکروبا با عجبال

نقش‌ها:

خرس کوچولو، جوجه گنجشک،
بچه فیل، مامان خرسی، بابا خرسی،
آبجی خرسی
وسایل:
صور تک‌های نقش‌ها، تصویر
کندوی عسل،
درخت، چوب‌دستی

بچه‌های عزیز، دور تصویرهای مربوط به این نمایش را ببرید،
آن‌ها را سر یک چوب‌بستنی یا مداد بچسبانید و نمایش را، با
اجازه‌ی معلمتان، در کلاس اجرا کنید.

{صحنه‌ی ۱: داخل خانه، کنار تخت آبجی خرسی}

[آبجی خرسی مریض است. خرس کوچولو و
مامان خرسی و بابا خرسی کنار تخت او ایستاده‌اند.]

خرس کوچولو (با ناراحتی): «ای وای! آبجی خرسی،
چی شده؟ بابا خرسی! مامان خرسی! چرا آبجی خرسی
این جوری شده؟»

بابا خرسی (با لبخند): «نگران نباش! میکروبا آبجی خرسی
رو مریض کردن. اگه از آبجی خرسی خوب مراقبت
کنیم، حالش خیلی زود خوب می‌شه.»

مامان خرسی به خرس کوچولو (با لبخند): «آفرین پسر
که این قدر نگران خواهرتی.»

[خرس کوچولو یک چوب‌دستی برمی‌دارد و از خانه
(صحنه) خارج می‌شود.]

{صحنه‌ی ۲: بیرون خانه، جنگل}

[به سمت جوجه گنجشک می‌رود.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «آهای جوجه گنجشک!
میکروبا رو ندیدی؟ می‌خوام باهاشون بجنگم. اونا
آبجی خرسی رو مریض کردن.»

جوجه گنجشک (با تعجب): «چی؟! می‌خوای با میکروبا
بجنگی؟! این طوری؟! با چوب‌دستی?!»

[خرس کوچولو به سمت بچه فیل می‌رود.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «آهای بچه فیل! میکروبا
رو ندیدی؟ می‌خوام باهاشون بجنگم. اونا آبجی خرسی
رو مریض کردن.»

بچه فیل (با تعجب): «خرس کوچولو! میکروبا خیلی
ریزن. اصلاً دیده نمی‌شن. اگه می‌خوای با اونا بجنگی
اول باید دستات رو بشوری، بعد...»

[خرس کوچولو وسط حرف فیل کوچولو می‌پرد.]

خرس کوچولو (با عصبانیت): «چی می‌گی بچه فیل؟ من
می‌خوام با میکروبا بجنگم، بعد تو می‌گی برم دستام رو



بابا خرسی



آبجی خرسی



بشورم؟! »

به سمت درخت می رود. روی شاخه، یک کندوی عسل هست.

«چقدر گرسنه ام! به کم عسل بخورم، قوی بشم، بعد برم با میکروب با جنگم.»

[عسل می خورد.]

(با ناله): «آی دلم! وای دلم! مامان خرسی! کمک! به دادم برس! دارم می میرم.»

{صحنه ۳: داخل خانه}

[خرس کوچولو بغل مامان خرسی است و گریه می کند.]

مامان خرسی (با نگرانی): «خرس کوچولو! چرا گریه می کنی؟»

خرس کوچولو: «رفتم با میکروب با جنگم، پیداشون نکردم. خیلی گرسنه ام بود. به کم عسل خوردم. بعد

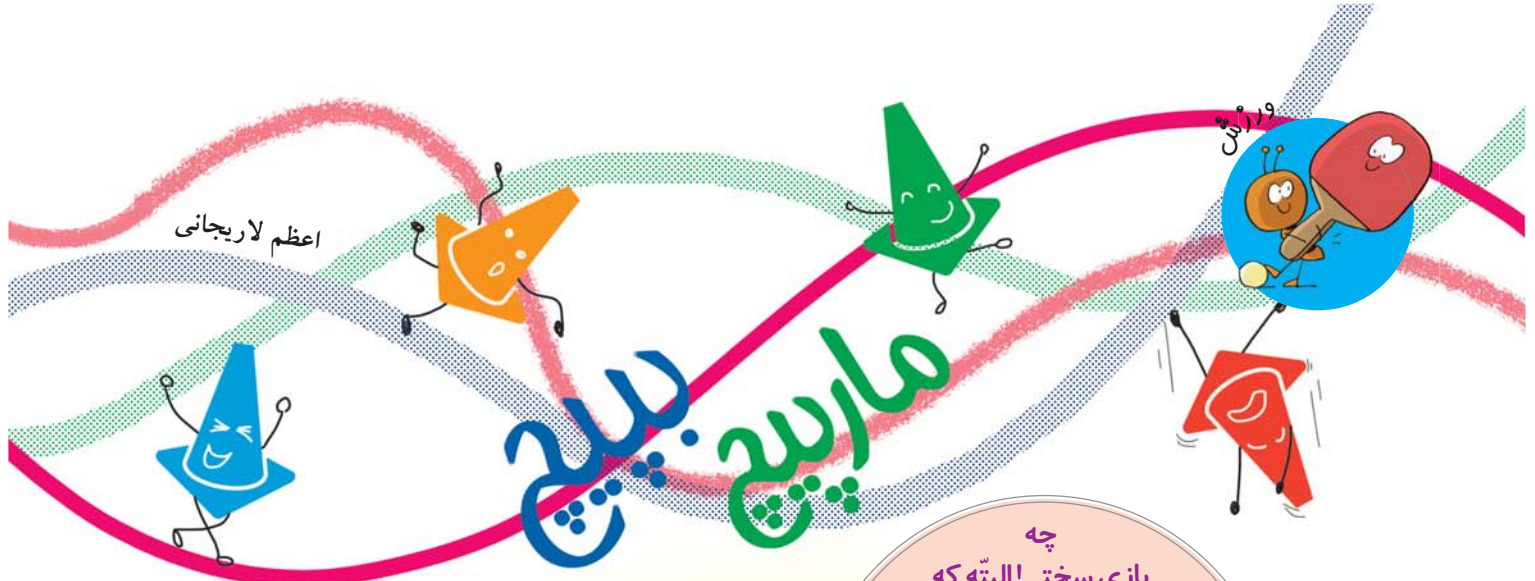
دل درد گرفتم.»

مامان خرسی (با تعجب): «با این دستای کثیف عسل خوردی؟ حتماً میکروب با تو رو هم مریض کردن.»

[خرس کوچولو روی تختش کنار تخت آبجی خرسی می خوابد.]

بابا خرسی (با لبخند): «خرس کوچولو! تو خیلی مهربونی. به خاطر خواهرت می خواستی با میکروب با جنگی. اما برای جنگیدن با میکروب لازم نیست از خونه بیرون بری. هر جا کثیف باشه پر از میکروب. مثل دستای کثیف تو. اگه بخوای با اونا با جنگی باید همیشه قبل از خوردن هر چیزی دستات رو خوب بشوری.»

آبجی خرسی (با لبخند): «خرس کوچولو! ممنون که این قدر به فکر منی. حالا تو هم مثل من استراحت کن تا خوب بشیم و بتونیم دوباره با هم بازی کنیم.»



مارپیچ

چه

بازی سختی! البته که سخت است اما خیلی خوش می‌گذرد. هم خنده است هم ورزش. تازه، کمک به یکدیگر را هم یاد می‌گیریم. در این بازی، هرچه تعداد بازیکنان بیشتر باشد، بازی سخت‌تر می‌شود، اما آن وقت است که صدای خنده‌های از ته دل هم بیشتر شنیده می‌شود!

- ۱ مانع‌های کله‌قندی را با فاصله و پس و پیش روی زمین بچینید.
 - ۲ دست‌های یکدیگر را بگیرید و یک پایتان را خم کنید.
 - ۳ یک نفر راه را نشان دهد و بقیه به دنبال او از بین مانع‌ها رد شوند.
- نکته: نباید دست‌های همدیگر را رها کنید و هر دو پایتان با هم نباید روی زمین باشند.





الهام رخشنده دوست

قهرمان به شکل خردم

انتشارات: راهیار
نویسنده: کلر ژوبرت
چاپ: ۱۴۰۱

بچه‌ها!
من عاشق مروارید هستم.
ولی نمی‌دانم چگونه ساخته می‌شود؟
فقط می‌دانم مرواریدها از دل صدف بیرون می‌آیند.
چگونه به وجود می‌آید تا بفهمیم مروارید



ناشر: میچکا
نویسنده: بریتریت ونینگد
مترجم: معصومه نفیسی
چاپ: ۱۴۰۲

همه دعوتید به مهمانی!

«مکس موشه» یکی از ساکنان جنگل بود که تصمیم می‌گیرد مهمانی بزرگی برگزار و از همه‌ی شرکت کنندگان با سیب پذیرایی کند؛ اما وقتی به سراغ درخت سیب می‌رود می‌بیند حتی یک سیب هم روی درخت نیست و هیچ چیز برای آن‌ها باقی نمانده است. حالا مکس موشه و دوستانش باید چه کار کنند؟ مهمانی لغومی شود یا مشکل حل خواهد شد؟



دوست خوبم! می‌توانی کتابی را معرفی کنی؟
فیلمی از معرفی آن تهیه کنی و آن
را برایمان بفرستی.

کتاب‌های دارای نشان رشد را از کجا
می‌توان پیدا کرد؟
در وبگاه samanketab.roshd.ir

به صفحه‌ی فهرست مجله برو و
فیلم معرفی کتابی را که خوانده‌ای به
نشانی مرکز بررسی آثار بفرستی.

کانال مجله در پیام‌رسان شاد
[@roshd_noamooz](https://t.me/roshd_noamooz)

نویسنده شما



نقاشی های شما

میلده سبحانی، ۸ ساله



سپهر نعمتی فرد، ۸ ساله



ایلخان آشوری، ۹ ساله



بردیا گنج خالو، ۸ ساله



بقیه ی نقاشی ها را
این جا ببین.





ایمل خان در طبس

ایمل خان یک شتر جهانگرد مغولستانی است. او به تازگی بعد از گشت و گذر در افغانستان، از مرز شرقی ایران وارد استان خراسان جنوبی شده تا ایرانگردی کند و برای دوستانش عکس و فیلم و گزارش تهیه کند و بفرستد.



به به چه هوای گرم دل چسبی!
چه کویر بکر و زیبایی! چه
خاک نرم و داغی! آخیش!
استخوانام جون گرفتن!
این خاک جون می ده برای
مسابقه ی دوی شتری. فکر کنم
هنوز پای هیچ بشری به این
کویر بکر نرسیده!

کویر حلوان



اون دورها رو! چه دشت
سرسیزی! نکنه دارم سَراب! می بینم.
اما نه! بهتره نقشه رو ببینم. اوه، یک
شهر تو همین نزدیکی هاس! ببینم
اسمش چه بود؟ ط ب س؛ طبس.
بهتره عجله کنم. نه، اول یه عکس
بگیرم، بعد!



روستای نایبند



این شهر به نام «طبس گلشن» هم
شناخته می شود.

۱. سَراب خیال و تصویر آب یا
آبادی در بیابان است.

عجب شهر زیبا و جالبیه!
هنوز کلی جاهای دیدنی
دیگه داره که نرفتم. تازه،
انواع خرما رو هم داره. چه
سوغاتی بهتر از خرما؟

مکان های دیدنی طبس
را اینجا ببین.

باغ گلشن

هر چه گُنی به خود گُنی
گر همه نیک و بد گُنی

